

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

در مضمون حدیث «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۱ چند بحث بود که به ترتیب مطرح شد. چند بحث دیگر وجود دارد که یکی دو مورد را مطرح می‌کنم و چند مورد دیگر را بعد از این که روایات دیگری را متعرض شدیم مطرح می‌کنیم، چون مشترک است نهایتاً می‌آوریم.

منظور از علم؟

بحث دیگری که اینجا مطرح است این است که از آن اطلاق به آن معنی در علم، دست برداشتیم و گفتیم منظور از علم، علم دینی است؛ که مربوط به زندگی و حیات دینی انسان است. منتهی در خود علم دینی این سؤال مطرح می‌شود که:

- کدام از اقسام علوم دینی مطرح است؟
- تا چه اندازه از علم دین مقصود است؟ چون علم دین که می‌گوییم هم اعتقادات و هم مسائل فقهی و اخلاقی را می‌گیرد؛ این یک بحث است که هر سه قلمرو را می‌گیرد؟ یا اینکه در هر یک از این قلمروها، فقط حداقل مسائلی که برای همه ضرورت دارد را می‌گیرد، یا این که انواع گوناگون مسائل در هر یک از این سه حوزه را می‌گیرد؟
- سؤال سوم این که آیا فقط علم را در حد علم اولیه می‌گیرد یا این که علم اجتهادی و درجات بعد را هم می‌گیرد؟ این سه سؤال در خود علم دینی هم هست.

پس اگر در اینجا منظور علم دینی باشد:

- اولاً: آیا سه قلمرو اعتقادات و اخلاق و فقه را می‌گیرد یا نه اختصاص به یکی از این‌ها دارد؟
- ثانیاً: علم در اینجا درجه اول فرض بر همه را فقط می‌گیرد یا این که درجات عمیق و مدارج و مراتب علم که به نحو مقوله به تشکیک است آن‌ها را هم می‌گیرد یا نه؟ که مشخصاً در بحث‌های فقهی بحث آیا همان علم تقلیدی را می‌گیرد و فقط در همان حد مشترک بین تقلید و اجتهاد است یا این که نه اجتهاد را هم می‌گیرد؟

^۱ - منیة المرید، ص: ۱۰۸.

ثالثاً: در محدوده احکام و اخلاق و این‌ها آنچه مبتلابه اشخاص است را می‌گیرد یا غیر مبتلابه را هم شامل می‌شود؟

این سه تا سؤال است که اهمیت هم دارد.

جمع‌بندی

اولاً: علم را از اطلاق قبلی برداشتیم و گفتیم منظور از علم در اینجا علم غیردینی نیست، بلکه علم دینی است منتهی وقتی که علم دینی منظور شد، این سؤال می‌شود که علم دینی اولاً اعتقاد و احکام و اخلاق داریم، این نسبت به همه این‌ها شمول دارد یا نه؟ یکی از حیث اجتهاد و تقلید، البته اجتهاد و تقلیدی که می‌گوییم الزاماً فقط در احکام نیست چون در خود مسائل اعتقادی هم حد علم انسان فرق می‌کند یک‌وقتی همان علم اولی است که روایت یا آیه‌ای دیده است و مضمون و معنای آن را می‌فهمد و زمانی هم منظور یک نوع تعمق بیشتری در آن‌ها است، یکی هم از حیث مسائل و مبتلابه و غیر مبتلابه از این حیث هم اطلاق دارد یا ندارد؟

این سه سؤال اینجا هم مطرح است به انحاء دیگری، بعد هم در ادامه بحث به این سؤال‌ها بازمی‌گردیم منتهی طرح آن فعلاً در اینجا ضرورت دارد.

نتیجه مباحث گذشته

ما چهار بحث ذکر کردیم برای اینکه روایت، علم دین را می‌گوید یک بخش خود کاربرد علم بود، یکی هم قرائنی بود در روایات متعدد که درست است سند آن برای ما معتبر نشد، ولی در قرائن روایات متعدد همه ذهن را به سوی علم دین برده است که با آن عمل درست می‌شود. مجموعه چهار قرینه را باهم ببینیم، احراز اینکه طلب العلم همه دانش‌ها را می‌گیرد، بسیار دشوار است و این اطلاق قابل اعتماد نیست.

بررسی سؤالات

اینجا با بحث اعتقاد و اخلاق مشکل نداریم در هر یک از این سه قلمرو از باورها، ویژگی‌های شخصیتی و نوع رفتارهای ما که نوع اعتقاد، احکام و اخلاق بشود، الزام‌های شرعی و عقلی داریم که باید انسان مؤمن و مسلم به آن‌ها معتقد بشود خودش را آن‌طور بسازد و عمل هم بکند.

به لحاظ سؤال اول، بحثی نیست که هر سه حوزه را می‌گیرد «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» به آن لحاظ مشکلی ندارد که سه حوزه را شامل شود.

اما نسبت به سؤال دوم و سوم، یک مقدار محل بحث است.

ظهور فریضة در وجوب و عینیت

از این جهت که تعارض سابق در اینجا خود را نشان می‌دهد؛ به این صورت که ظهور فریضة را در وجوب و عینیت، یک طرف و علم، در اطلاق خود، نسبت به مراتب علم و قلمروهای مورد ابتلای من و غیر مورد ابتلای من را، در طرف دیگر می‌بینیم؛ که آن اطلاق با این ظهور باهم تعارض دارد به این شکل که اگر بگوییم؛ این حدیث وجوب طلب العلم را می‌گوید قطعاً مطمئن می‌شویم که وجوب طلب علم به نسبت به مسائل غیر مبتلابه من نیست، قرار نیست که من مستطیع بشوم و استطاعت ندارم بروم مسائل حج یاد بگیرم برای چه به من واجب باشد. وجهی ندارد مسائل برای من لازم هست. یا در پذیرش ریزه‌کاری اعتقادی و چیزهای اخلاقی ضرورتی ندارد برای این که تماس با من ندارد. چون لازم نیست می‌گوید فریضة، قهراً وجوب عینی یک محدوده خاص می‌گیرد و مقتضای اخذ به ظهور فریضة در وجوب عینی این است که علم را به مسائل مبتلابه و مناسب زندگی و وضع من و همین‌طور به قدر مشترک بین اجتهاد و تقلید مقید بکنیم، آن حدی که وضع خودمان را مشخص بکنیم، باورمان را تنظیم بکنیم البته در باورها علم یا اطمینان لازم است، در مسائل دیگر همان اندازه که مسئله را بدانم و عمل بکنم. اگر از این روایات ظهور را بگیریم ضرورت اجتهاد در مسائل فقهی یا اخلاقی یا مثلاً ضرورت تعمق‌های تفسیری در مسائل اعتقادی، کارهای تفسیری - حدیثی کارهای اجتهادی دیگر نیست و همین‌طور غیر مبتلابه را هم نمی‌گیرد.

اگر این را بگیریم دیگر ضرورت و اجتهاد پیش نمی‌آید حداقلی می‌شود. علم در مسائل مماس با زندگی من، مبتلابه آن‌هم در حد مشترک بین اجتهاد و تقلید. این در صورتی است که ظهور فریضة در وجوب عینی بگیریم.

ظهور علم در اطلاق

اما اگر ظهور علم را در اطلاق بگیریم و بگوییم فریضة مبالغه در رجحان است، آن وقت اطلاق می‌تواند حاکم باشد یعنی می‌گوید طلب العلم کار بسیار پسندیده و خوبی است، یک امر استحبابی می‌گوید و هم مقول به تشکیک است و وجوب از آن بیرون نمی‌آید؛ منتهی رجحانی بیرون می‌آید که اطلاق دارد، حتی مسائل غیر مبتلابه هم رجحان دارد و هم در مسائلی که آدم از حد تقلید به اجتهاد برود، باز هم رجحان دارد، هیچ مانعی از ظهور علم در اطلاق نداریم؛ بنابراین ظهور علم در اطلاق که همه مراتب علم را بگیرد؛ این اندازه یاد گرفتنی بالاتر از آن‌هم خوب است بیاید، یا در قلمرو غیر مبتلابه یاد بگیر. تفسیر قرآن را بدان، این‌ها را می‌تواند بگیرد، منتهی به شرط این که فریضة را دیگر وجوب

نگیریم، می‌گوییم مبالغه در استحباب است که بعضی هم این‌طور تصور می‌کنند. معمولاً خود روات مانند علامه مجلسی، جلد اول وافی در همین بحث‌ها قشنگ تنظیم کرده، معمولاً تلقی آن‌ها استظهار و جوب عینی است.

جمع بندی

بنابراین دقیقاً بحث سابق به شکل دیگری برمی‌گردد با این بیان که؛ اطلاق علم نسبت به این قلمرو دوم و سوم به‌خصوص؛ که هم اجتهاد و تقلید را بگیرد و هم مبتلابه و هم غیر مبتلابه را بگیرد؛ این اطلاق علم با ظهور فریضة در جوب علم عینی، قابل جمع نیست یا باید بگوییم فریضة ظهور در جوب ندارد، یا اگر جوب دارد و جوب کفائی است. یکی از این دو دیدگاه را بگوییم علم اطلاق دارد. آن‌وقت از این رجحان یا جوب کفائی بیرون می‌آید که چیزهای دیگر را هم می‌گیرد، امر ما در این بحث و در فهم این روایت قائل به این می‌شود که عین همان احتمالات در بحث دیروز است، بگوییم این روایت و جوب عینی افاده می‌کند یا بگوییم جوب کفائی افاده می‌کند، یا اینکه رجحان را افاده می‌کند؛ بنابراین که بگوییم جوب عینی از اینجا استفاده می‌شود، آن‌وقت دایره مدلول روایت بسیار محدود می‌شود و علم، علم دینی می‌شود در مسائل مبتلابه و در حد تقلید یا در مسائل اعتقادی در حد اطمینان اولیه، کلیه قضیه تقلید و علم جامع که در مسائل اعتقادی می‌آید و این دو قید می‌خورد چراکه ما مطمئن هستیم که در غیر مسائل مبتلابه یا در اجتهاد و تعمق در مسائل بر همه انسان‌ها فرض نیست وقتی جوب عینی استقرائی گرفتیم.

در حد علم کلی است علم تعمقی زیاد لازم نیست، خدانشناسی هم تا حدی واجب است ولی اوصاف عینیات ذات و صفات این ریزه‌کاری‌ها دیگر لازم نیست.

البته باید علم داشته باشیم، اطمینان عرفی کافی است این در فقه بحث شده است که ما در اعتقادات چه مورد علمی می‌خواهیم؟ آیا علم استدلالی می‌خواهیم یا فقها می‌گفتند که علم استدلالی می‌خواهیم نه علم پیدا می‌کند ولو از پریدن کلاغ به این‌که خدا وجود دارد ولو استمرار نداشته باشد. می‌گویند با تقلید اگر علم پیدا بشود اشکال ندارد.

بحث این است که اگر شما بگوئید طلب علم واجب است، باید مطلق بگیریم بعضی تقلید می‌شود، بعضی اجتهاد می‌شود، حداقل را باید بگیریم عام که می‌گیریم نتیجه تابع اخص مقدمات است. برای همه ما کافی است دیگر الزامی از این در نمی‌آید برای جوب اجتهاد یا تعمق در مسائل تفسیری و امثال این‌ها.

اگر بگویند جوب عینی از روایات استفاده می‌شود عقل هم این را می‌فهمد که جوب عینی فقط در حد علم اولیه است اجتهادی باشد یا تقلیدی، اجتهاد از آن در نمی‌آید.

اما اگر بخواهیم احتمال دوم و سوم بگیریم و بگوییم جوب کفائی را می‌رساند یا استحباب و رجحان را می‌رساند این همه مراتب را می‌گیرد می‌گوید طلب العلم کار بسیار پسندیده‌ای است. مراتب طلب علم را می‌گیرد در یک مرتبه

تحصیل کردید این مستحب است، بالاتر بازهم مستحب است، یعنی مراتب اجتهاد به خصوص اجتهاد و تعمقات بعدی را هم اطلاق می‌توانیم در اطلاق علم بیاوریم اگر فریضة را تحفظ در وجوب عینی بگیریم درست است آن‌که در ذهن شما می‌آید یک معارضه عین بحث سابق پیدا نمی‌شود، منتهی می‌خواهم بگویم که احتمالات نتایج متفاوتی می‌دهد اگر ما ظهور فریضة را در وجوب عینی، اصل بگیریم، آن وقت علم همان حداقل را می‌گیرد و دیگر مابقی مثل اجتهاد و تعمق در بالاتر و مراتب دیگر و مسائل مبتلابه را نمی‌گیرد، اما اگر علم را فریضة بگوییم، استحباب را می‌رساند یا کفائی را می‌رساند، می‌تواند آن را بگیرد این اساس بحث است.

بحث ما این است که ما باشیم و این روایت، بین دو امر قرار داریم یا این‌که بگوییم فریضة، یعنی واجب است اگر واجب عینی را می‌گوید ظهور در وجوب عینی را بپذیریم، باید بگوییم منظور، علم حداقل است. برای این‌که وجوب عینی با علم شامل و علم اجتهادی و مسائل مبتلابه سازگار نیست که روایت بگوید که شما مسائلی را که مبتلابه نیست اجتهادها و تعمق‌هایی که ضرورت ندارد همه نمی‌توانند داشته باشند، بازهم فریضة؟

ظهور فریضة را بگیریم اطلاق علم را هم بگیریم، هم مسائل مبتلابه را و هم مسائل غیر مبتلابه را هم تقلید را هم اجتهاد را واجب عینی می‌کند منتهی ادله دیگر تخصیص می‌زند، جواب این است که ادله دیگر نداریم که بگوید برای تو اجتهاد لازم است، برای تو اجتهاد لازم نیست و بحث اینجا یک تقييد مستهجن می‌شود یعنی خود مدلول بگوید همه مراتب علم، علم به همه مسائل، احکام، اخلاق بر همه مکلفین واجب است، ولی تخصیص زدیم اکثر مکلفین با احتیاط اجتهاد بر آن‌ها واجب نیست یک تخصیص مستهجن پیش می‌آید.

ان قلت

ممکن است کسی بگوید تعارض ندارد؛ اولاً به لحاظ استعمال ارادی این حدیث می‌خواهد بگوید تحصیل علم در حد اعلی در همه مسائل بر همه مکلفین واجب است. اطلاقی که حجت باشد و اموری که حجت باشد در استفاده ما نتیجه ثبوتی آن یکی است؛ یعنی باید بگوییم روایت این را می‌گوید که تحصیل علم به هر مسئله و حکمی چه مبتلابه و چه غیر مبتلابه در حد اجتهادی، بر همه مکلفین واجب است.

قلت

من می‌گویم این معقول نیست یک وقتی معقول بود آدم احتمال می‌داد که یک مخصص آمده جلوی آن را بگیرد، ولی این تقييد و تخصیص یک امر مستهجن است و لذا تعارض درونی می‌شود که ما می‌گوییم اگر این تخصیص و تقييد

مستهجن نبود از این مسئله ابایی نداشتیم و سراغ مقیدات می‌رفتیم، ولی این فهم عقلی ما می‌گوید تخصیص اینجا مستهجن است و لذا تعارض تقابل درونی ظهور را پیدا می‌کند.

حدیث این است که اطلب العلم، اینجا دو عنوان داریم، یکی طلب و دیگری علم است که از لحاظ اصولی به آن‌ها می‌گویند علم متعلق حکم است و طلب موضوع حکم است. موضوع متعلق متفاوت است. بحث در اطلاق علم است که تحصیل علم دین برای هر فردی لازم است، علم دین مجموعه‌ای است کاملاً مشخص و اجتهاد آن‌هم مشخص است. این چند نوع ندارد همه آن را می‌گیرد این نکته در موضوعی که طلب باشد هست که یک نوع طلب کافی است.

از لحاظ ثبوتی فرق نمی‌کند اُکرم العالم استغراق بدلی است یعنی یک عالم را باید اکرام بکند ولی اطلاق اینجا شمولی است وقتی می‌گوید علم دین را یاد بگیر یعنی تمام علم دین را، نه اینکه یک علم از میان علوم دینی. عین این تعمیم در کفایه هم هست، می‌گوید همان‌طور که عام را با شمولی و استغراقی و بدلی داریم. اطلاق هم این‌طور است فرق نمی‌کند.

کسی نمی‌گوید علم معین یا یکی از علوم دینی و گزاره‌ای از مجموع این‌ها لازم است تحصیل کنید، این منظور نیست استغراق منظور است. علمی که به آن‌ها نیاز دارید زندگی شما مشخص می‌کنید آن مجموعه را باید بدانید، کسی نمی‌گوید اطلاق بدلی به آن شکل اینجا نیست، از نظر اصولی هم گفتند اطلاق کم است. اینجا قطعاً شمولی است و این نکات ملحوظ و مکتوب باشد در خود بحث لازم است که اطلاق علم در اینجا شمولی است نه بدلی، یعنی نمی‌توانیم بگوییم علم فریضة است؛ یعنی یکی از گزاره‌های علم دینی که با تو ارتباط دارد کافی است بلکه همه آن‌ها لازم است آن‌که دلیل می‌گوید قطعاً صحیح نیست برای این‌که لازم‌اش یک تخصیص مستهجن است. این‌که بگوییم تحصیل علم درجه عالی در همه مسائل بر هر یک از مکلفین عیناً لازم است و بعد بگوییم ادله دیگر گفته که اکثراً لازم نیست و لذا تعارض نیست.

یک بحثی داریم که وجوب عینی چه نوع وجوبی است، در وسایل و جاهای دیگر مطرح شده که وجوب غیری، نفسی طریقی یا ارشادی است؟ وجوب این‌ها وجوب نفسی به آن صورت نیست، اینجا همان چیزهایی است که عقل می‌فهمد و یک نوع تأکیدات شرعی است.

این‌که طریقی است یا ارشادی؟ بین طریقی و ارشادی است در رسائل بحث الناس فی سعة ما لایعلمون در بحث برائت را ببینید. هم وسائل و هم کتاب مصباح الأصول را ببینید، بحثی که در آینده در مفاهیم خواهیم داشت که با آن خیلی در ارتباط است.

فهم عقل اینجا قطعاً یک قرینه لبیه است اگر نگوئیم این ارشاد محض است؛ فهم عقلی ما و مناسبات حکم و موضوعی که داریم قرینه لبیه و عقلیه است که آن شمول را دارد، فهم عقلی قرینه لبی است که موجب تعارض درونی می‌شود.

قرینه لبیه به‌ضمیمه این‌که فریضة ظهور در وجوب عینی دارد این دو تا را ضمیمه بکنید، نتیجه این می‌شود که اطلاقی نداریم. قرینه عقلی که داریم در اینجا به‌ضمیمه همین ظهور در وجوب عینی، نتیجه این می‌شود که اطلاقی نداریم و شامل هر علمی و درجات عالی علم و مسائل غیر مبتلابه نمی‌شود.

اگر قرینه عقلی نداشتیم و قائل به ظهور در عینیت می‌شدیم؛ که بهترین درجه علم در همه مسائل بر همه مکلفین لازم است، دلیل بیرونی تخصیص زده که اکثراً لازم نیست. یک عده قلیلی که مجتهد بشوند کافی است. روی آن فرض استهجان لازم می‌آید؛ به عبارت دیگر یک وقتی می‌گوئیم در فهم این قرینه عقلی به ذهن ما چسبیده است اینجا تعارض درونی می‌شود نمی‌گذارد اطلاق درست بشود. یک وقتی با غمض عین از این سخن می‌گوئیم، آن وقت داستان استهجان تخصیص و تقیید اکثر لازم می‌آید. یکی از این دو تا با یکی از این دو وجه حرف را تمام می‌کنیم. اگر قرینه عقلیه‌ای را به صورت یک قرینه لبیه متصل در نظر بگیرید، چون لبیه متصله است. تعارض درونی درست می‌کند و به‌ضمیمه ظهور در عینیت اطلاق درست نمی‌شود، اگر این را هم نگوئیم کمی مامشات بکنیم، می‌گوئیم آن داستان تخصیص و تقیید نمی‌شود چون اکثر است و استهجان لازم می‌آید. البته ما اگر داستان را برعکس بکنیم یعنی مقدمه را برداریم بگوئیم قرینه عقلیه هست ولی از ظهور در عینیت دست برداریم این را اگر سلب بکنیم آن وقتی استحباب می‌شود. «طلب العلم فریضة» به عنوان مبالغه گفته شده، در جستجوی دانش بودن و علم دینی بودن یک امر راجح است و مورد ترغیب شرع است که ادله دیگری برای آن داریم، منتهی این دلیل یک مقدار مشکل است. این را بگوئیم آن وقت اطلاق اشکال ندارد و این مراتب را می‌گیرد، چون یک امر استحبابی رجحانی است در مسائل غیر مبتلابه هم رجحان دارد که انسان اگر علوم دین را بداند اطلاق آن مانعی ندارد، اجتهاد و مراتب عالی‌تر آن در احکام و اعتقادات باز هم رجحان دارد، تعارضی وجود ندارد می‌گوئیم مطلق عیناً أو کفائاً فریضة گاهی عینی و گاهی کفائی است اگر مطلق بگیریم اشکالی ندارد، یک درجه آن عینی است و یک درجه دیگر کفائی.

نتیجه بحث

در حال بین دو ظهور هستیم؛ یک ظهور اطلاقی می‌گوید این عینی است و یک ظهور اطلاقی می‌گوید همه علم همه را می‌گیرد. این دو تا اطلاق است امر ما دایر بین این است که این را بگیریم از آن دست برداریم یا آن را بگیریم و از این دست برداریم؟

در فریضة که در اینجا داریم امر دایر بین سه احتمال است. یک وقت می‌گوییم فریضة وجوب عینی است، یک وقتی می‌گوییم وجوب کفائی است و یک وقت می‌گوییم در معنای جامع به‌کاررفته است. سه احتمال داریم، یعنی جامع وجوب را می‌گوید خصوصیت عینیت و کفائیت را نمی‌گوید.

یک وقت عینیت و کفائیت را دو معنی می‌گیریم، آن وقت می‌گوییم در حداقل علم منظور از فریضة عینی است در مراتب بالاتر کفائی است. اگر دو معنی بگیریم، استعمال لفظ در اکثر از معنی می‌شود اگر بگوییم که جامع دارد، آن وقت استعمال لفظ در اکثر از معنی نیست؛ و این جای خود بحث شد که آیا فریضة، وجوب یک جامعی است که تقسیم می‌شود به عینی و کفائی یا این‌که عینی و کفائی دو نوع از الزام است که جامعی ندارد؛ که حق این است که تشکیکی یا غیر تشکیکی، جامعی دارد یا ندارد؟ اما در فریضة امر دایر بین سه احتمال است؛

یک وقت می‌گوییم وجوب عینی است طبعاً باید در حداقل علم بیابیم در اعتقادات، اخلاق، در مسائل مبتلابه اگر عینی بگیریم مستلزم این است.

اگر بگوییم کفائی است، آن وقت قدر جامعی را که مشترک بین همه است را نمی‌گیرد چون آن بر همه لازم است، انحصار به اجتهاد و درجات بالاتر پیدا می‌کند.

پس لازمه این‌که بگوییم عینی منظور است این است که علم را حداقل بین همه مکلف‌ها تخصیص بزنیم، اگر بگوییم کفائی است به آن حداکثر یعنی علم‌های اجتهادی و تعمق‌ها و این‌ها که لازم است در جامعه باشد و دیگر آن حداقل را نمی‌گیرد یا بگوییم استعمال در جامع شده هر دو را می‌گیرد، در یک درجه عینیت دارد و در یک درجه کفائیت دارد و هر یک از این سه احتمال نتایج و ظهورات متفاوتی دارد:

- اگر عینی بگیریم باید علم را تخصیص بزنیم، تقیید بزنیم به علم حداقلی مشترک؛
- کفائی بگیریم باید به علم اجتهادی و بالاتر و تعمقات آن تخصیص و تقیید بزنیم؛
- اما اگر جامع بگیریم علم تقیید نمی‌خورد، اطلاق دارد.

دوران بین دو احتمال و پاسخ آن

کدام یک ظهور فریضة است؟ آیا اطلاق علم مهم‌تر است؟ که بگوییم منظور از «فریضة» جامع است، اطلاق علم بگیریم و «فریضة» را جامع منظور بکنیم، یا این‌که ظهور عینی بگیریم و دست از اطلاق علم برداریم؟ این دوران بین دو احتمال است؛ می‌گوییم:

ظهور این در عینیت قوی‌تر است و ظهور در عینیت اگر قوی‌تر باشد، دیگر باید دست از اطلاق برداریم، آن وقت منظور «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» درجه‌ای از علم است که تحصیل آن برای همه مکلفین لازم است. این

روایت ثواب برای آن ذکر می‌کند، ترغیب به آن می‌کند؛ که البته عقل هم این را می‌گوید. منتهی این حکم شرعی چه نسبتی با عقل پیدا می‌کند.

در یک بحث دیگر باید مفصل صحبت بکنیم که آیا این لفظی، غیری، طریقی یا ارشادی است؟ ظهور در فریضة ظهور در عینیت است و وجوب است و هم عینیت.

ظهور این در وجوب اطلاق نیست. لفظی است چون امر نیست که بگوییم به اطلاق از آن وجوب استفاده کردیم با فریضة است، یک لفظ است و این لفظی است؛ اما ظهور آن در عینیت اگر «علی کل مسلم» را نداشته باشیم به اطلاق است. گفتیم دلالت این بر وجوب بر اطلاق مقدم است، ولی دلالت آن بر عینیت جزء اطلاق‌ها است یا باید بگوییم علی کل مسلم داریم مثلاً خودمان را مطمئن بکنیم ترجیح بدهیم، اگر ترجیح ندهیم این دو باهم تعارض می‌کند و باز حداقلات روایت را باید بگیریم. نتیجه این می‌شود که آنچه برای ما در این روایت مدلول حجت و معتبر است حداقل علم است بالاتر از آن حجت نداریم.

اطلاق از ظهورات لفظیه است، منتهی مقدمات حکمت می‌آید لفظ را ظاهر می‌کند، اطلاق دلالت لفظیه است منتهی با یک مجموعه مقدمات عقلی لفظ ظهور پیدا می‌کند. این دو خیلی باهم فرق می‌کند مثلاً وقتی می‌گوییم امر به شیء مقتضای نهی از ضد دارد، یک وقت است امر عقلی می‌گیریم، یک وقتی لفظی می‌گیریم اطلاق ظهور لفظی است که با مقدمات حکمت به لفظ می‌چسبد؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.